



مجله‌ی برنامه‌ریزی و توسعه گردشگری
سال سوم، شماره‌ی ۱۱، زمستان ۱۳۹۳
صفحات ۱۶۰-۱۷۸

گفتمان و تصویر «دیگری» در سفرنامه‌ی ناصر خسرو

معصومه محمودی*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۹/۲۳

چکیده

روش گفتمان انتقادی از جمله رهیافت‌هایی است که پس از انقلاب پسا ساخت‌گرایی، به حوزه‌های نقد معاصر راه یافته است. این شیوه در پی بررسی ساز و کارهای قدرتی است که نه تنها بر ارتباط اجتماعی بلکه بر شیوه‌ی اندیشیدن نیز تأثیر می‌گذارد. نگارنده در این مقاله کوشیده است با بررسی سفرنامه‌ی ناصر خسرو نشان دهد که چگونه، علاوه بر نگاه فردی، ایدئولوژی حاکم بر جامعه‌ی روزگار ناصر خسرو نیز در نگرش او نسبت به جوامع دیگر و ارزش‌گذاری بر آن‌ها مؤثر بوده است. روحیه‌ی علمی، نگاه دقیق و علاقه به تفسیر و تأویل در کنار گرایش‌های دینی و اجتماعی، سفرنامه‌ای را پدید آورده که علاوه بر توصیف جزییات بناها، وضعیت جغرافیایی و اقتصادی شهرها و روستاها، تصویری از شرایط سیاسی- تاریخی آن روزگار نیز فرابیش خواننده می‌نهد. اساس کار در این پژوهش، مبتنی بر نظریه و روش فرکلاف است و در ضمن بررسی اثر در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین، از نظریات دریدا و هال در باب «دیگری» نیز استفاده شده است.

واژگان کلیدی: گفتمان، سفرنامه، ناصر خسرو، فرکلاف، دیگری.

مقدمه

تحلیل گفتمان انتقادی یکی از رویکردهای مؤثر در تحلیل متون است که ریشه در آرای فلاسفه‌ی جدیدی هم‌چون لوییس آلتوسر، رولان بارت، ژاک دریدا، لاکان و به‌خصوص میشل فوکو، فیلسوف معاصر فرانسوی دارد و صاحب نظرانی چون راجر فالر، روث وداک و نورمن فرکلاف در معرفی و اشاعه‌ی این رویکرد، به‌عنوان گرایشی نو در تحلیل متون، نقش مؤثری داشته‌اند. تاریخچه‌ی پیدایش و تکوین گفتمان‌پژوهی در مطالعات فرهنگی به کمتر از نیم قرن می‌رسد که نیمی از این زمان صرفاً شامل کوشش‌های میشل فوکو فیلسوف و تاریخ‌شناس فرانسوی می‌شود. به باور او، گفتمان، مفهومی است که پیرامون تولید معنا از طریق زبان تعریف می‌شود؛ «اما نظر به این که همه‌ی اعمال اجتماعی شامل معنا هستند و همچنین معانی به

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علوم پزشکی مازندران (masoomehmahmoodi@yahoo.com)

آنچه انجام می‌گیرد، شکل می‌دهند و بر آن تأثیر می‌گذارند، در نتیجه همه‌ی اعمال جنبه‌ی گفتمانی دارند» (میرزایی - پروین، ۱۳۸۹: ۸۳).

این رویکرد که ریشه در زبان‌شناسی همگانی دارد و در دهه‌های اخیر گستره‌ی وسیعی در رشته‌های ادبیات، جامعه‌شناسی، فلسفه و... را در بر گرفته است، بیش از گرایش‌های دیگر به معنا و موقعیت زادن متن توجه می‌کند. تحلیل گفتمان انتقادی به لحاظ نظری و روش شناختی، مطالعات زبان شناختی را از سطح توصیف متون به سطح تبیین ارتقاء داده و به لحاظ محدوده‌ی تحقیق نیز گستره‌ی آن را از سطح بافت موقعیت فرد، به سطح کلان یعنی جامعه، تاریخ و ایدئولوژی، وسعت بخشیده است. در این رویکرد از زبان‌شناسی، که زبان و گفتمان را در ارتباط با مسائل کلان جامعه از قبیل نهادهای اجتماعی و ایدئولوژی گسترش داده است، جهان‌بینی و قدرت از مفاهیم بنیادی به‌شمار می‌روند و در بازشناسی متون نقش به‌سزایی دارند (آقاگل زاده، ۱۳۸۶: ۱۸-۲۰). بنابراین، در این روش، منتقد می‌کوشد با نگاهی انتقادی، ساز و کارهای به‌کارگیری پیچیده‌ی قدرت را که در متن پنهان است، عیان سازد.

پیروان تحلیل گفتمان انتقادی، ادبیات را سرشار از اظهاراتی ساختگی می‌دانند که حقیقت در پشت آن پنهان شده است. در واقع، رابطه‌ی ظریف و پیچیده‌ای که میان یک اثر و جامعه وجود دارد، ارزشیابی آن را به‌صورت تفکیک شده از جامعه و فرهنگ، امکان‌پذیر می‌سازد. از نظر آنها، اثر ادبی با بازتاب نظام‌های رفتاری و اجتماعی سند تاریخی به‌شمار می‌آید و می‌توان آن را تاریخ فعال به‌شمار آورد (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۳۳-۱۳۴). «بنابر تحلیل گفتمان انتقادی، مسائل قدرت و سلطه منجر به بروز گفتمان‌های متفاوت و با هدف‌های خاص می‌گردند. هر متن در شرایط ویژه و با درجات متفاوت از آزادی و در نسبتی از قدرت تولید می‌شود و با همین درجات متفاوت نیز در دسترس خواننده قرار می‌گیرد» (قبادی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵۱). در این مقاله بر اساس روش فرکلاف، سفرنامه‌ی ناصر خسرو در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین بررسی می‌شود و به مواردی مانند چگونگی استفاده‌ی نویسنده از زبان و کاربرد واژگان با توجه به موقعیت جامعه‌شناختی‌ای که متن در تعامل با آن شکل گرفته است، توجه می‌شود. هم‌چنین نگارنده بر آن است تا نشان دهد که چگونه گزینش واژگانی و بافت معنایی متن در خدمت ایدئولوژی و قدرت روزگار خود بوده و به تکثیر آن کمک کرده است.

مفاهیم و مبانی

رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی روشی جهت‌بررسی و بازنمایی زمینه‌ی اجتماعی است که ارزش‌ها و هنجارهای رایج در آثار ادبی و غیر ادبی را شکل داده است. از آنجایی که واقعیت اجتماعی ناب وجود ندارد، نمی‌توان به گفتمان خنثی و بی طرف باور داشت (تاجیک، ۱۳۷۹: ۵۰). در واقع «تحلیل گفتمان انتقادی چگونگی تبلور و شکل‌گیری پیام واحدهای زبانی را در

ارتباط با عوامل درونی زبان (زمینه‌ی متن) و کل نظام زبانی و عوامل برون زبانی (زمینه‌ی اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی) بررسی می‌کند» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۸). بنابراین، رویکرد گفتمانی چیزی فراتر از نوشتار و مضمون و هدف مولف است. گفتمان، تبلور باورها، نگرش‌ها و ارزش‌هایی است که به شکلی نمادین نمایش داده می‌شود. در هر گفتمانی زنجیره‌ای از معانی هم‌پیوند حضور دارند که متقابلاً بر هم صحنه می‌گذارند و یکدیگر را تقویت می‌کنند (پاینده، ۱۳۸۵: ۱۷۰-۱۷۱). گفتمان‌ها بسته به نوع نهادها و کاربست‌های اجتماعی که آنها را شکل می‌دهد تفاوت‌هایی را در رابطه با موقعیت و شأن نویسنده و مخاطبان متن، در خود دارند و همین تفاوت‌ها است که نوع گفتمان‌ها را تعیین می‌کند (تاجیک، ۱۳۷۹: ۶).

در واقع زبان ابزار مهمی برای برقراری و حفظ روابط و دیدگاه‌های اجتماعی-سیاسی است. براساس تحلیل گفتمان انتقادی، هر متن در شرایطی ویژه با درجات متفاوتی از انتخاب و در نسبتی با قدرت تولید می‌شود؛ «قدرتی که در جامعه گونه‌ی ویژه‌ای از ارتباط اجتماعی و تولید دانش و شیوه‌ی اندیشیدن را پدید می‌آورد» (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۲۲۶).

فوکو معتقد است مناسبات اجتماعی در ذات خود مناسبات قدرت هستند؛ از این‌رو آشکارسازی مناسبات قدرت و فرایندهای ایجاد ایدئولوژی و فرهنگ از اهداف رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی است (برتنس، ۱۳۸۷: ۲۰۲-۲۰۷)؛ اهمیت این ایدئولوژی‌ها در آن است که به سامان‌دهی طرز نگرش‌ها درباره‌ی عناصر موجود در جامعه می‌پردازد و پایه و اساس شناخت را در نگرش‌های متداول در گروه‌های اجتماعی و اهداف و علایق آنها فراهم می‌کند (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۵۳).

نورمن فرکلاف، یکی از شخصیت‌های برجسته در زمینه‌ی تحلیل گفتمان انتقادی، این رویکرد را روشی کارآمد در بررسی تغییرات اجتماعی و فرهنگی برای کمک به آگاهی بخشی درباره‌ی روابط اجتماعی-استثمار می‌داند. فرکلاف به رابطه‌ای دیالکتیک در میان ساختارهای خرد گفتمان (ویژگی‌های زبان‌شناسی) و ساختارهای کلان جامعه (ایدئولوژی و ساختارهای اجتماعی) باور دارد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۶-۹۷).

فرکلاف معتقد است زبان در این روش انتقادی، به‌مثابه‌ی عملی اجتماعی است که با ایدئولوژی گره خورده است و گفتمان را شکل می‌دهد؛ گفتمان نیز اجتماع را می‌سازد که از سه سطح دانش، روابط اجتماعی و هویت اجتماعی تشکیل شده است (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۵۹). او می‌گوید با تمرکز بر زبان می‌توان این روابط را تعریف کرد. روابطی که هم در فرایند تولید متن و هم در فرایند تفسیر آن مؤثر است. فرایند تولید و تفسیر دارای تعامل و کنش متقابل‌اند و همدیگر را متأثر می‌سازند. تحلیل گفتمان از نظر فرکلاف عبارت است از: الف- گفتمان به‌مثابه‌ی متن (مرحله‌ی توصیف) که به تحلیل مقوله‌های زبان‌شناسی گفتمان، فارغ از نقش زمینه می‌پردازد؛ ب- گفتمان به‌مثابه‌ی تعامل بین فرایند تولید و تفسیر متن (مرحله‌ی تفسیر)

که به روابط بین روندهای تولید و درک گفتمان می‌پردازد و دانش زمینه‌ی تولید متن و نسبت گفتمان با ساختارهای اجتماعی است؛ ج- گفتمان به‌مثابه‌ی زمینه (مرحله‌ی تبیین) که معطوف به بررسی گفتمان به‌عنوان جزئی از روند مبارزه‌ی اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت است (قبادی و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۹-۴۰).

در این مقاله نویسنده می‌کوشد بر مبنای الگوی سه‌سطحی نورمن فرکلان در تحلیل گفتمان انتقادی، ساخت‌های ایدئولوژیک و راهبردهای گفتمانی و کاربرد شناختی، ساخت واژه‌های صرفی و نحوی و ارتباط بینامتنی گفتمان سفرنامه با سایر متون و طرح واژه‌های ذهنی را در سطح توصیف و تفسیر روشن کند و نهایتاً در مرحله‌ی تبیین، رابطه‌ی گفتمان و ایدئولوژی‌های حاکم و بسترهای فکری و اجتماعی را مورد بررسی قرار دهد.

لازم به توضیح است که نگارنده در سطح تفسیر برای روشن‌گری بیشتر، از نظریه‌ی استوارت‌هال نیز در باب «دیگری» بهره‌ی برده است. استوارت‌هال «نمایش دیگری» را در چهارچوبی از عملکرد بازنمایی و با استفاده از رویکرد فوکو در باب گفتمان و سوژه‌ی مطالعه کرده است و آن را با کلیشه‌سازی پیوند می‌دهد. راهبرد دونیم‌سازی و فتیشیسم از روش‌های کلیشه‌سازی در ساختن «نمایش دیگری» است که به‌ویژه در بررسی سفرنامه‌ها کارآمد دانسته شده است (میرزایی- پروین، ۱۳۸۹: ۸۶-۸۷).

سفرنامه‌ی ناصر خسرو

سفرنامه، گزارشی است که نویسنده در قالب مشاهدات خود اوضاع شهرها و سرزمین‌هایی را که به آنها سفر کرده است شرح می‌دهد. سفرنامه، شرح احوال و آداب و عادات ملت‌هاست. گفته شده است که نویسنده‌ی تاریخ، موضوعات و مسائل عمده را لحاظ می‌کند؛ اما سفرنامه‌نویس به جزئیات نظر دارد (دانش پژوه، ۱۳۸۰: ۱۶)؛ همچنین ادبیات سفرنامه‌ای را نوعی از ادبیات میان رشته‌ای و تلفیقی از ادبیات، تاریخ، جغرافیا و جامعه‌شناسی دانسته‌اند که به‌عنوان متنی ادبی- تاریخی، می‌تواند ساختار ذهنیت و زبان سفرنامه‌نویس را آشکار کند و روایتی از سیاست و تاریخ روزگار نویسنده باشد (رضوانیان، ۱۳۸۸: ۱۱۷).

ناصر خسرو قبادیانی در ذی‌القعدة‌ی سال ۳۹۴ هجری در قبادیان بلخ به دنیا آمد. نام کامل او ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی است. وی از شاعران و نویسندگان توانای ایرانی است و بنا به اشارات خود از خاندان محتشمی بوده و از کودکی به کسب علم و دانش پرداخته است. ناصر خسرو از اوان جوانی به دستگاه دولتی راه یافت و منصب دبیری داشت و عنوان ادیب و دبیر فاضل گرفت. او پس از تصرف بلخ به دست سلاجقه در سال ۴۳۲ هـ به مرو رفت و سپس با دگرگونی روحی که در او ایجاد شد راه کعبه را در پیش گرفت. در این سفر هفت ساله که تا سال ۴۴۴ هـ به طول انجامید، چهار بار به حج رفت و سه سال در خدمت خلیفه‌ی فاطمی،

المستنصر بالله (۴۸۷-۴۲۷هـ) بود و سرانجام با لقب حجت به جزیره‌ی خراسان بازگشت. اندک اندک دشمنان و مخالفان او از میان متعصبان فزونی گرفتند و کار را بر او دشوار کردند و حتی گویا فتوای قتل او داده شد و ناگزیر به تهمت بددینی و رافضی بودن ترک وطن گفت تا از شر ناصبیاں رهایی یابد. پس از مهاجرت از بلخ به نیشابور و مازندران پناه برد و سرانجام در یمگان از حوالی بدخشان ساکن شد و به تبلیغ آیین خود پرداخت. امروزه نیز غالب مردم یمگان هنوز بر مذهب اسماعیلی هستند. وی در سال ۴۸۱هـ در سن ۸۷ سالگی درگذشت. در میان آثار ناصر خسرو، سفرنامه شرح سفر هفت ساله‌ی اوست که به نثری ساده نوشته شده و حاوی اطلاعات دقیق جغرافیایی و تاریخی و آداب مردمی است که ناصر خسرو در مسیر خود مشاهده کرده است (صفا، ۱۳۷۱: ۲۴۳-۲۴۷).

سفرنامه‌ی ناصر خسرو گزارشی خشک و بی‌روح نیست؛ توصیفات او جذاب، دقیق و تصویری و زنده است، به گونه‌ای که خواننده می‌تواند آن را در برابر چشم خود مجسم کند. (یوسفی، ۱۳۷۰: ۸۴) نویسنده توانسته است بازتابی از مسائل تاریخی روزگار خود را در برابر خوانندگان قرار دهد.

ناصر خسرو در خراسانی زیسته است که بر اثر ضعف سامانیان به قول فردوسی «سرای بی‌جنگ» شده بود و سلسله‌ای از غلامان ترک بر آن چیره شده بودند. اگرچه غزنویان فتوحات بسیاری در خوارزم و سیستان و ری داشتند؛ اما در سال ۴۳۱هـ مقهور ترکمانان سلجوقی شدند. در این میان، ناصر خسرو که اهل دیوان بود و سمت دبیری داشت، شاهده‌ی بر دوران پرتلاطم پادشاهان هم‌روزگار خود بود. به‌طور نمونه، حیرت او از امنیت در سرزمین‌های غربی و عدالت و دادوری پادشاهان و رضایت مردم از عملکرد ایشان در جای‌جای سفرنامه مشهود است که در ادامه‌ی بحث به آن‌ها اشاره می‌شود.

در واقع، چنین متن‌هایی با بازتاب نظام‌های رفتاری و اجتماعی سند تاریخی به‌شمار می‌آیند. این فرایندهای فرهنگی سرشار از ایدئولوژی هستند و می‌توان به روش تحلیل گفتمان انتقادی، پرده از حقایق درون آن‌ها برداشت (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ۲).

بررسی و تحلیل

از دیدگاه پیروان رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، مسائل قدرت و سلطه در جامعه، منجر به بروز گفتمان‌های متفاوت و با اهداف خاص می‌شود و ساخت‌های زبانی اغلب متون به‌جای‌مانده از تاریخ دارای بار ایدئولوژیک است و در کنار کنش بیانی، کنش‌های منظورشناختی و تأثیری نیز دارد. منتقدان برآنند که در هنگام بیان یک گفته یا نوشته، «سه کنش مرتبط با هم به‌طور هم‌زمان انجام می‌پذیرد: کنش بیانی به‌معنای تولید عبارتی معنادار که متشکل از واژگان و ساختار صرفی و نحوی و آوایی است. کنش منظورشناختی و یا کاربردشناختی که به‌معنای

هدف و منظور و قصد خاص گوینده و کنش‌گر بیانی است و کنش تأثیری، که تولید‌کننده‌ی متن با راهبردهای بلاغی دستوری و یا روان‌شناختی و غیره به دنبال تأثیرگذاری بر مخاطب است (یول، ۱۳۸۹: ۶۸).

الف) در سطح توصیف

مقصود از توصیف در این مرحله، شناخت متن در چارچوب بافت متن و ربط منطقی بین کلمات و همنشینی واژگان است. بررسی واژگان انتخابی کمک می‌کند تا به مطالعه‌ی فرایندی بپردازیم که در آن، متن علاوه بر حفظ انسجام خود به‌خاطر برگزیدن واژگانی خاص حقیقت را به سبکی ویژه بازگو می‌کند (میرزایی - پروین، ۱۳۸۹: ۸۸).

در بررسی تحلیل گفتمانی در سطح توصیف، بیشتر به انتخاب نوع واژگان، شخصیت‌ها، مکان‌ها و همنشینی و هم‌آیی، تضاد معنایی و جنبه‌های استعاری که نگاه ایدئولوژیک نویسنده را بیشتر بیان می‌کند (قبادی و همکاران، ۱۳۹۰: ۴۲)، اشاره می‌شود. این موارد با نمونه‌هایی از واژگان به‌عنوان شاخص برای متغیرهای یاد شده در سؤالاتی که فرکلاف در سطح توصیف مطرح می‌کند، بررسی می‌شود.

به‌نظر می‌رسد توصیفات ناصر خسرو از دیده‌هایش، بیش از آنکه بیانگر اوضاع و احوال آن دیار باشد، بیانگر نگرش فرهنگی اوست که رفتار و کرداری را یا وضعیت اجتماعی شهری را حیرت‌انگیز، مثبت و یا منفی می‌پندارد؛ در واقع روایت ناصر خسرو و برداشت وی تحت تأثیر جهان‌بینی، ارزش‌ها، هنجارها، آمال و حتی علایق وی شکل گرفته است. این عوامل هم در عناصر زبانی هم در ساخت معنا و محتوای اثر، تأثیرگذارند.

نویسنده‌ی سفرنامه بارها تأکید می‌کند که آنچه نوشته بر اساس دیده‌های خود یا آنچه افراد مورد اطمینان او نقل کرده‌اند، بیان شده است:

«از مردم ثقه شنیدم که دور این دریا چهارهزار فرسنگ است» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۷۲).
 «و در این شهر عیذاب مردی مرا حکایت کرد که بر قول او اعتماد داشتم» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۱۵).

«میان جامع و این دشت ساهره وادی است، عظیم ژرف و در آن وادی که همچون خندقی است بناهای بزرگ است بر نسق پیشینیان و گنبدی سنگین دیدم ... که از آن عجیتر نباشد،... و در افواه بود که آن خانه‌ی فرعون است و آن وادی جهنم... گفتند به روزگار خلافت عمر خطاب، رضی الله عنه بر آن دشت ساهره لشکرگاه بزد و چون بدان وادی نگریست گفت این وادی جهنم است و مردم عوام چنین گویند که هرکس که به آن وادی شود آواز دوزخیان شنود که از آنجا بر می‌آید. من آنجا شدم؛ اما چیزی نشنیدم» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۳۶-۳۷).

اشاره به جزئیات و شرح و توصیف دقیق بناها و توجه ویژه‌ی او به اماکن زیارتی نشان از دقت‌نظر و روحیه‌ی علمی و علایق مذهبی او دارد. او بارها در سفرنامه به تفسیر و توضیح رفتار دیگران یا دیده‌ها و شنیده‌های خود می‌پردازد. برای نمونه، زمانی که با یکی از استادان علم سمنان مواجه می‌شود، به توضیح دلیل گفتار او، می‌پردازد:

«به سمنان آمدم... و طلب اهل علم کردم. مردی نشان دادند که او را استاد علی نسایی می‌گفتند... مردی جوان بود... جمعی نزد وی حاضر. گروهی اقلیدس می‌خواندند و گروهی طب و گروهی حساب. در اثنای سخن می‌گفت که «من بر استاد ابوعلی سینا رحمه‌الله‌علیه چنین خواندم و از وی چنین شنیدم». غرض وی آن بود تا من بدانم که او شاگرد ابوعلی سیناست. چون با ایشان در بحث شدم، او گفت «من چیزی سپاهیان دانم و هوس دارم که چیزی از حساب بخوانم». عجب داشتم و بیرون آمدم و گفتم «چون چیزی نداند چه به دیگری آموزد؟» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۴).

یا زمانی که از کلیسای زیبا و باشکوه دیدن می‌کند، دلیل پوشاندن تصویرهای منقش شده در کلیسا را با قاب‌های شیشه‌ای توضیح می‌دهد که چندان ضروری به‌نظر نمی‌رسد و خواننده خود متوجه دلیل آن هست.

«و این کلیسا جایی وسیع است، چنانکه هشت هزار آدمی را در آن جای باشد، همه به تکلف بسیار ساخته، از رخام رنگین و نقاشی و تصویر... و صورت عیسی علیه السلام را چند جا ساخته... و صورت دیگر انبیا... و به روغن سندروس مدهن کرده و به اندازه‌ی هر صورتی آبگینه‌ای رقیق ساخته و بر روی صورت‌ها نهاده، عظیم شفاف، چنان‌که هیچ حجاب صورت نشده است و آن را جهت گرد و غبار کرده‌اند، تا بر صورت نشینند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۶۳).

هم‌چنین نویسنده بخش عمده‌ای از سفرنامه خود را به شرح اوضاع و احوال معماری و روابط اجتماعی جاری در بیت المقدس، مکه و مصر اختصاص داده است:

«مهمانان و مسافران و زایران را نان و زیتون دهند. آنجا مدارها بسیار است که به استر و گاو همه روز آرد کنند و کنیزکان باشند که همه روز نان پزند و نان‌های ایشان هر یکی یک من باشد. هر که آنجا رسد او را هر روز یک گرده نان و کاسه‌ای عدس به زیت پخته دهند و مویز نیز دهند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۶۰).

حتی گاهی آنچنان از وفور نعمت در یک شهر شگفت زده می‌شود که به تفصیل آنها را نام می‌برد:

«روز سیوم دی ماه قدیم از سال چهارصد و شانزدهم عجم این میوه‌ها و سپرغم‌ها به یک روز دیدم که ذکر می‌رود و هی هذا: گل سرخ، نیلوفر، نرگس، ترنج، نارنج، لیمو، مرکب، سیب، یاسمن، اسپرغم، بهی، انار، امرود، دستنبویه، موز، زیتون، بلبله‌ی تر، خرما‌ی تر، انگور، نیشکر، بادنجان، کدوی تر... هر که اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خرفی است و

بعضی ربیعی و بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد، همانا قبول نکند. فاما مرا در این غرضی نبوده و ننوشتیم الا آنچه دیدم و بعض که شنیدم و نوشتم عهده ی آن بر من نیست چه ولایت مصر وسعتی دارد عظیم، همه نوع هواست از سردسیر و گرمسیر و از همه اطراف هرچه باشد به شهر آورند و بعضی در بازارها بفروشند.» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۹۲-۹۳)

همان‌طور که اشاره شد، آنچه در سطح کلامی سفرنامه کاملاً مشهود است، علاقه‌ی ناصرخسرو به توصیف بناها به‌ویژه اماکن مذهبی است که ریشه در علاقه‌ی او به دین دارد. وی سعی می‌کند مساحت و مشخصه‌های معماری اثر را با دقت هرچه بیشتر و با ذکر ارقام و اعداد بازگو کند:

«شهر را مساحت کردم، درازی دوهزار ارش بود و پهنا پانصد ارش.» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۵)

«به دست راست دو رواق است بزرگ، هر یک بیست و نه ستون رخام دارد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۳۹).

«این پوشش را چهارصد و بیست ارش طول است در صد و پنجاه ارش عرض و دویست و هشتاد ستون رخامی دارد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۴۳).

همچنین واژه‌های به‌کار رفته در متن، با دایره‌ی واژگانی مرتبط با تحسین و تمجید در پیوند است و استفاده از جمله‌های توصیفی توأم با حیرت، بسامد بالایی در این سفرنامه دارد.

«به صنعتی که مثل آن کم افتد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۵۱).

«آن مصلی در مصر به سی دینار زر مغربی خریده‌اند، که اگر آن مقدار دیبای رومی بودی، بدان بها نیززیدی و مثل آن هیچ جای ندیدم» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۵۹).

«و آن جایی است که همانا در جهان چنان جای دیگر نباشد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۶۳).

حتی گاه نویسنده پس از وصف بنای مورد نظر، معتقد است که لازم می‌داند بیشتر توضیح دهد؛ اما از آن جایی که موجب تطویل کلام خواهد شد، از شرح بیشتر درمی‌گذرد:

«و جز این چند موضع دیگر است همه به تکلف، چنانکه اگر شرح آن نوشته شود به طول انجامد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۶۳).

واضح است که در شهرهای شرقی نوع معماری که از گونه‌ی خشتی است، بیشتر در معرض آسیب بوده و در اثر تغییرات جوی به سرعت تخریب می‌شوند. حیرت و تحسین ناصرخسرو، در طول سفر به مناطق غربی خاورمیانه، در مواجهه با بناهایی برآمده از سنگ مرمر و آهن، در بسیاری از سطرهای سفرنامه مشهود است. استحکام و عظمت این بناها در کنار ظاهر زیبا و تشکیل آنها، بارها مورد اشاره ناصرخسرو قرار می‌گیرد:

«بارهای عظیم داشت از سنگ سفید برشده، هر سنگی مقدار پانصد من و به هر پنجاه گزی برجی عظیم ساخته، هم از این سنگ سفید که گفته شد و سرباره‌ی همه کنگره‌ها برنهاد، چنانکه گویی امروز استاد دست از وی کشیده» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۱).

«این همه سنگ‌ها را کنده‌کاری و نقاشی خوب کرده، چنانکه در چوب بدان نیکویی کم کنند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۲).

«به سنگ‌های عظیم برآورده، چنانکه گل و گچ در میان نیست» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۳۷).

«طاقی سنگین دیدم...هیچ گل و گچ در آن میان نیست» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۲).

ب) در سطح تفسیر

اگرچه پرداختن به صورت متن برای پی بردن به نوع ارتباط میان متن و ساختارهای اجتماعی لازم است، ارزش و ویژگی‌های متن در تعاملات اجتماعی عملی می‌شود و صورت واقعی می‌گیرد. تحلیل گفتمان متن در سطح تفسیر، بر اساس پیش فرض‌هایی مبتنی بر عقل سلیم که بخشی از دانش زمینه‌ای است، متن را مورد بررسی قرار می‌دهد و به پیش‌زمینه‌هایی که در بن مایه‌های متن مورد استفاده قرار گرفته است، توجه می‌کند (قبادی و همکاران، ۱۳۹۰: ۴۹). از نظر فرکلاف، متن مجموعه‌ای از عناصر درون زبانی و عوامل برون زبانی است که نه تنها سازنده‌ی متن هستند، بلکه در فرایند تفسیر متن نیز مؤثرند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۷۰).

ایدئولوژی‌ها، نظام‌های عقاید، باورها، بایدها و نبایدهایی هستند که منعکس‌کننده‌ی اشتراکات گروه‌های اجتماعی-شناختی‌اند. ساخت‌های زبانی ایدئولوژیک، علاوه بر معنای کنش بیانی در گفتمان خاص، معنای کنش منظورشناختی و کنش تأثیری نیز دارند (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۷).

بینامتنیت و مفهوم «دیگری»

هر سخن به عمد یا غیر عمد، آگاه یا ناآگاه با سخن‌های پیشین که موضوع مشترکی با هم دارند و با سخن‌های آینده، که به یک معنا پیشگویی و واکنش به پیدایش آنهاست، گفتگو می‌کند. مناسبات بینامتنی در حکم حلقه‌های رابط اجزای سخن است. مجموعه دانشی است که به متن امکان می‌دهد تا معنا داشته باشد. (احمدی، ۱۳۷۵: ۳۲۷) برای درک فحوای کلام لازم است کل ساختار و بنای ساختمان کلام ارزیابی شود. سطح همنشینی کلام که نظام زبانی را می‌سازد و سطح جانشینی که مفاهیم را رقم می‌زند (بارت، ۱۳۷۰: ۸).

ژولیا کریستوا نخستین کسی است که نظریاتش در مورد سه گانه‌ی متن، بینامتنیت و گفتمان و جایگاه مفهوم دیگری در آن مطرح می‌شود. این نظریات برگرفته از تفکرات مکالمه‌گرایانه‌ی باختین، ساختارگرایانه‌ی سوسور و روانکاوانه‌ی فروید و لاکان است. کریستوا برداشتی دوگانه از متن دارد: متن فرهنگی، متن فردی. او با تأکید بر ریشه‌های اجتماعی متن و بی‌ثباتی مولفه‌های آن در جوار «معانی از پیش موجود اجتماعی»، دیگربودگی را به بینامتنیت پیوند می‌زند. در زمینه‌ی جایگاه دیگری در اندیشه دریدا می‌توان از دو منظر به هم مرتبط به موضوع نگریست: نخست، بحث دریدا در باب متن و بینامتنیت و دوم، واسازی و مفهوم دیفرنس در

اندیشه‌ی او... دریدا در بحث خود در مورد واسازی و تعریف دیفرنس و در سایه توجه به تفاوت به بحث درباره‌ی مفهوم «دیگری» پرداخته است (میرزایی- پروین، ۱۳۸۹: ۸۰-۸۱).

در بررسی سفرنامه‌ی ناصر خسرو نیز خواننده با عباراتی مواجه می‌شود که در آنها نویسنده تفاوت‌ها را برجسته‌سازی کرده‌است و در کنار بازگویی تفاوت‌ها به نمایش فضایی کاملاً نابرابر میان جامعه‌ای که خود تجربه کرده است و جامعه‌ای که بدان سفر نموده، پرداخته است:

«عظیم نیکو مقدار سی گز ارتفاع در بیست گز عرض، اندام داده، برآورده‌اند و دو جناح بازبریده. درگاه و روی جناح و ایوان درگاه، منقش کرده، همه به میناهای ملون که در گچ درنشانده‌اند، بر نقشی که خواسته‌اند؛ چنانکه چشم از دیدن آن خیره ماند و کتابه همچنین به نقش مینا بر آن درگاه ساخته و لقب سلطان مصر بر آنجا افتد شعاع آن چنان باشد، که عقل در آن متحیر شود» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۳۹).

«مثل شهر آمد هیچ جا ندیدم که بر روی زمین چنان باشد و نه نیز از کس شنیدم که گفت: «چنان، جای دیگر دیده‌ام.» و مسجد جامع هم از این سنگ سیاه است چنانکه از آن راست‌تر و محکم‌تر نتواند بود» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۴).

«همه مسجد حصیرهای منقش انداخته و بازاری نیکو آراسته، چنانکه چون آن بدیدم گمان بردم که شهر را بیاراسته‌اند مقدم سلطان را یا بشارتی رسیده است. چون پرسیدم، گفتند رسم این شهر همیشه چنین باشد» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۲۳).

«مسجد آدینه‌ای دارد که اگر صفت آن کرده شود، به تطویل انجامد» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۲).

«سلطان را پسری آمد. فرمود که مردم خرمی کنند. شهر و بازارها بیاراستند، چنانکه اگر وصف آن کرده شود همانا که بعض مردم آن را باور نکنند و استوار ندارند، که دکان‌های بزازان و صرافان و غیر هم‌چنان بود که از زر و جواهر و نقد و جنس و جامه‌های زربفت و قصب، جای نبود که کسی بنشیند و همه از سلطان ایمن که هیچ کس از عوانان و غمّازان نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کس ظلم نکنند و به مال کسی هرگز طمع نکنند» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۹۶).

به نظر می‌رسد که اگرچه نویسنده‌ی سفرنامه در سطح خودآگاه به استفاده از واژه‌ها در تحسین آنچه دیده است، می‌پردازد؛ اما در واقع آنچه در سطح ناخودآگاه رخ می‌دهد، مقایسه میان دو جامعه است: سرزمینی که ناصر خسرو در آن زندگی می‌کند و جامعه‌ای که به آن سفر کرده. بنابراین جامعه‌ای که غایب است باید فاقد خصوصیت‌های ذکر شده باشد که چنین حیرت نویسنده را برانگیخته است. توصیف با واژگانی مانند پاکیزه، آراسته، نیکو و خوب، وجه مثبت را به ذهن متبادر می‌کند که نشان از نمایش تشدید شده‌ی نابرابری آن با جامعه‌ی نویسنده دارد:

«در میان شهر مسجدی آدینه عظیم پاکیزه و نیکو آراسته و حصین.» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۰)

«باره‌ای به غایت محکم» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۵).

«و بام و سقف این خانه به نجارت پوشیده است و بر سر ستون‌ها و عمودها و دیوار، به صنعتی که مثل آن کم افتد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۵۱).

«چنان نیکو ساخته که به از آن نشود» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۵).

همان‌طور که از نمونه‌ها پیداست، گذشته از توصیفات توأم با حیرت نویسنده پیرامون وضعیت معماری در شهرهایی که بدان سفر کرده است، یکی از نکات قابل توجه تکرار و تأکید وی بر برقراری امنیت و آسایش مردمان در آن شهرهاست. ناصرخسرو به دفعات امنیت شهرها و آبادی‌ها را در کنار دادگری و انصاف حاکمان آن شهرها ستایش کرده است و با استفاده از قیدهایی مانند: هیچ، عظیم و همیشه به نوعی برجسته‌سازی دست می‌زند و توصیفات خود را برای مخاطبان عجم باورناپذیر می‌داند.

«چنانکه اگر وصف آن کرده شود همانا که بعض مردم آن را باور نکنند و استوار ندارند و آنجا مال‌ها دیدم از آن مردم که اگر گویم یا صفت کنم مردم عجم را قبول نیفتند و مال ایشان را حد و حصر نتوانستم کرد و آن آسایش و امن که آنجا دیدم هیچ‌جا ندیدم» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۹۶).

به‌ویژه این تأکید را در هنگام توصیف دربار مصریان می‌توان دید که با صراحت می‌گوید که دربار پادشاهان بسیاری از جمله مسعود و محمود را دیده است و با این همه چنین شگفت‌زده شده:

«گفتم من بارگاه ملوک و سلاطین عجم دیده‌ام، چون سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود، ایشان پادشاهان بزرگ بودند، با نعمت و تجمل بسیار اکنون می‌خواهم که مجلس امیرالمومنین را هم ببینم» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۹۷).

بنابراین، در طول سفر هر جا که به توصیف عدل و داد پادشاه و حاکمی می‌پردازد، بی شک در نوع نگرش او آنچه از مسعود و محمود و پادشاهان سرزمین خود تجربه نموده، تأثیرگذار بوده است؛ هر چند در هیچ عبارتی به‌طور مستقیم از رفتار مردمان ولایت خود و حکمرانان آن دیار سخن نمی‌گوید؛ اما در واقع، هر توصیفی حذفی نیز در خود دارد. ناصرخسرو در طول سفر خود تنها زمانی که به عربستان می‌رسد از ناامنی راه‌ها سخن می‌گوید و این موضوع نشان می‌دهد که در بقیه مسیر نگرانی‌ای از این بابت وجود نداشته است. وی زمانی که در راه بازگشت به ولایت خود است، به ناامنی مسیر بلخ نیز اشاره می‌کند:

«و ما به سبب نایمندی راه، سوی سمنگان رفتیم. از آنجا به راه سه دره، سوی بلخ آمدیم» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۷۲).

اگر ناصر خسرو از امنیت بازار و رضایت مردمان در شیوه پرداخت مالیات می‌نویسد و می‌گوید که مردمان در نهایت امن و آسایش زندگی می‌کنند، تأکید و تکرار و حیرتی که در نوشته‌های او هست، به نوعی اشاره به عدم امنیت در ولایت خود و ظلم و ستم حاکمان در گرفتن مالیات از رعیت و آشفتنگی کار و بار بازاریان نیز دارد:

«و گفتند آن امیر را قلعه‌های بسیار در ولایت دیلم باشد و عدل و ایمنی تمام باشد، چنانکه در ولایت او کسی نتواند که از کسی چیزی ستاند و مردمان که در ولایت او به مسجد آدینه روند، همگی کفش‌ها را بیرون مسجد بگذارند و هیچ‌کس کفش آن کسان را نبرد» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۷).

«مردم خان لنجان عظیم ایمن و آسوده بودند، هریک به‌کار و کدخدایی خود مشغول» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۶۵).

«اهل بازار مصر هرچه فروشند، راست گویند و اگر کسی به مشتری دروغ گوید او را بر اشتیری نشانند و زنگی به‌دست او دهند تا در شهر می‌گردد و زنگ می‌جنباند و منادی می‌کند که من خلاف گفتم، ملامت می‌بینم و هر که دروغ گوید، سزای او ملامت باشد» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۹۴).

«همه از سلطان ایمن که هیچ‌کس از عوانان و غمازان نمی‌ترسید و بر سلطان اعتماد داشتند که بر کس ظلم نکند و به مال کس هرگز طمع نکند» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۹۶).

«این همه لشکر روزی خوار سلطان بودند و هریک را به‌قدر مرتبه، مرسوم و مشاخره معین بود که هرگز براتی به یک دینار بر هیچ‌عامل و رعیت ننوشتندی، آلا آنکه عمال، آنچه مال ولایات بودی سال به سال تسلیم خزانه کردند و از خزانه به وقت معین ارزاق این لشکرها بدادندی، چنانکه هیچ علمدار و رعیت را از تقاضای لشکری رنجی نرسیدی» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۸۴).

«چه ایمن رعیتی و عادل سلطانی بود که در ایام ایشان چنین حالها باشد و چندین مالها که نه سلطان بر کس ظلم و جور کند و نه رعیت چیزی پنهان و پوشیده دارد» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۹۶).

همچنین استفاده نویسنده از راهبرد دونیم‌سازی برای تأکید بر وجه مثبت جامعه‌ای که توصیف می‌کند، در سراسر سفرنامه مشهود است. «دونیم‌سازی، سازوکاری است که طی آن هر امری به دو بخش تقسیم می‌شود. در یک طرف وجه قابل پذیرش آن (امر به هنجار) و در طرف دیگر، وجه غیرقابل قبول آن (وجه نا به هنجار) قرار می‌گیرد. دو نیم‌سازی شامل انتخاب بخش به هنجار برای وضع مطلوب و در نظر گرفتن بخش نابه‌هنجار برای بیان وضعیت نامطلوب است. این وضعیت‌ها با نوعی جانبداری متن در ارتباط است» (میرزایی-پروین، ۱۳۸۹: ۹۹).

در نمونه‌ی زیر، نویسنده در ضمن توصیف چگونگی بنای خانه‌ها به توضیح کارکرد چنین معماری‌ای می‌پردازد و به نوعی یکی از معضلات معماری در ولایت خود را بازگو می‌کند. تأکیدهایی که وی در میان جملات به کار برده است، قابل تامل است:

«و آن سراها چنان بود از پاکیزگی و لطافت که گویی از جواهر ساخته‌اند نه از گچ و آجر و سنگ و تمامت سراهای قاهره جدا جدا نهاده است، چنانکه درخت و عمارت هیچ آفریده بر دیوار غیری نباشد و هر که خواهد، هر گه که بایش، خانه‌ی خود باز تواند شکافت و عمارت کرد که هیچ مضرتی به دیگری نرسد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۸۹).

همچنین نویسنده در نمونه‌های زیر، نام سرزمین خود را در مقایسه با شهری که حیرت او را برانگیخته، آورده و برتری را به شهری که بدان سفر کرده، داده است:

«حلب را شهری نیکو دیدم، باره‌ای عظیم دارد، ارتفاعش بیست و پنج ارش قیاس کردم و قلعه‌ای عظیم همه بر سنگ نهاده به قیاس، چند بلخ باشد همه آبادان و بناها بر سرهم» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۶-۱۷).

«و آنجا (طرابلس) کاغذ نیکو سازند، مثل کاغذ سمرقندی، بل بهتر» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۱).

«کوچه‌ها و بازارها نیکو و پاکیزه که گویی هر یکی قصری است آراسته و هر طعام و میوه و ماکول که در عجم دیده بودم همه آنجا (طرابلس) موجود بود، بل به صد درجه بیشتر» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۱).

بی‌تردید فضای تاریخی و سیاسی حاکم بر ایران در نگاه نویسنده نسبت به این قوم بی‌تأثیر نبوده است. نشانه‌هایی از جریان خردگرایی و نفوذ باورها و عقاید نهضت‌هایی مانند شعوبیه، که در خراسان فعالیت داشتند، در ارزشگذاری‌های ناصرخسرو پیداست. نویسنده در دیدار با عالم سمنانی، از بهره‌ی اندک او از دانش، انتقاد می‌کند و هنگام عبور از سرزمین‌های قوم عرب، ضمن اشاره به ناامنی راه‌ها و جنگ‌های قبیله‌ای مرسوم در میان آنها، تصویری از انسان‌های بدوی و ناآشنا با آموزه‌های دینی ارائه می‌دهد.

«به شهری رسیدیم که قرول نام آن بود. جوانمردی ما را به خانه خود مهمان کرد، چون در خانه‌ی وی درآمدیم عربی بدوی درآمد نزدیک من آمد. شصت ساله بود و گفت قرآن به من آموز.... پس گفت آن سوره نقاله الحطب کدام است؟ و نمی‌دانست که اندر سوره‌ی تبا حماله الحطب گفته است نه نقاله الحطب و آن شب چندان که با وی بازگفتم سوره‌ی قل اعوذ برب الناس یاد نتوانست گرفتن، مردی عرب شصت ساله» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۶).

«و به همین حج از مردم خراسان قومی به راه شام و مصر رفته بودند و به کشتی به مدینه رسیدند... گفته بودند هر که ما را در این سه روز که مانده است به مکه رساند، چنانکه حج دریابیم، هر یک از ما چهل دینار بدهیم. اعراب بیامدند و چنان کردند که به دو روز و نیم

ایشان را به عرفات رسانیدند و زر بستانند و ایشان را یک یک بر جمازه بستند و از مدینه برآمدند و به عرفات آوردند دو تن مرده، که بر آن شتران بسته بودند و چار تن زنده بودند اما نیم مرده... حکایت کردند که در راه بسی بدین اعراب خواهش کردیم که زر که داده‌ایم شما را باشد ما را بگذارید که بی‌طاقت شدیم، از ما نشنیدند و همچنان برانندند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۰۶).

«و عرب آن موضع هر که را که بی‌خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند. پس از هر قومی خفیری باشد تا از آن حد بتوان گذشت...چه ایشان هر بیگانه را که ببیند صید خوانند؛ چون رئیس ایشان با ما بود چیزی نگفتند و اگر نه آن مرد بودی ما را هلاک کردندی...قومی عرب بودند که پیران هفتادساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش به جز شیر شتر چیزی نخورده بودند. چه در این بادیه‌ها چیزی نیست الا علفی شور که شتر می‌خورد و ایشان خود گمان می‌بردند که همه عالم چنان باشد» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۴۲).

«این فلج در میان بادیه است. ناحیتی بزرگ بوده است ولیکن به تعصب خراب شده است... و مردمکانی دزد و مفسد و جاهل و ... مدام میان ایشان خصومت و عداوت بود...و این مردم عظیم درویش و بدبخت باشند. با همه درویشی همه روزه جنگ و عداوت و خون کنند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۴۳-۱۴۴).

«از طائف برفتیم و... به ناحیتی رسیدیم که آن را ثریا می‌گفتند. آنجا خرماستان بسیار بود و زراعت می‌کردند به آب چاه و دولاب و در آن ناحیه می‌گفتند که هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیسی و مهتری باشد به سر خود و مردمی دزد و خونی، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۴۱).

«و مرا قصد افتاد که آن مزارهای متبرک را ببینم و برکات از حضرت ایزد تبارک و تعالی بجویم. مردمان عکه گفتند: آنجا قومی مفسد در راه باشند که هر که را غریب ببیند تعرض رسانند و اگر چیزی داشته باشد، بستانند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۶).

«روز دوشنبه به عرفات بودیم مردم پر خطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتم دو روز به مکه بایستادم و به راه شام بازگشتم سوی بیت المقدس» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۶۱).

«این شهر عیذاب برکناره‌ی دریا نهاده است. مسجد آدینه دارد و مردی پانصد در آن باشد- و تعلق به سلطان مصر داشت- و ... بر دست راست این شهر چون روی به قبله کنند، کوهی است و پس آن کوه بیابانی عظیم علف خوار بسیار و خلقی بسیارند آنجا که ایشان را بجاوایان گویند و ایشان مردمانی‌اند که هیچ دین و کیش ندارند و به هیچ پیغمبر و پیشوا ایمان نیاورده‌اند، از آنکه از آبادانی دورند... مردمی بد نباشند و دزدی و غارت نکنند، به چهارپای خود مشغول باشند و مسلمانان و غیره کودکان ایشان بدزدند و به شهرهای اسلام برند و بفروشند» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۱۱۴).

نکته‌ی جالب توجه نگاهی است که ناصر خسرو نسبت به مردم سرزمین لحسا دارد: «و گفتند سلطان آن (لحسا) مردی بود شریف و آن مردم را از مسلمانی بازداشته بود و گفته: «نماز و روزه از شما برگرفتم.» و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست و نام او ابوسعید بوده است... نماز نکنند و روزه ندارند، ولیکن بر محمد مصطفی (ص) و پیغامبری او مقرند... و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردندی تا کارش نیکو شدی و اگر زری کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایه او طلب نکردندی... و اگر کسی از خداوندان ملک و آسیاب را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتندی، ایشان غلامان خود را نامزد کردندی که بشدندی و آن ملک و آسیاب آباد کردندی و از صاحب ملک هیچ نخواستندی و آسیاها باشد در لحسا که ملک سلطان باشد و به سوی رعیت غله آرد کنند، که هیچ نستانند و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و نماز نمی‌کردند... اگر کسی نماز کند او را باز ندارند، ولیکن خود نکنند» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۴۷-۱۵۰).

و امیری عرب به در لحسا رفته بود و یک سال آنجا نشسته .. و خیل غارت کرده و چیزی به دست نداشته بود با ایشان و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید که آیا من می‌خواهم که لحسا بگیرم توأم یا نه؟ که ایشان بی‌دینند. من هرچه مصلحت بود می‌گفتم و نزدیک من هم بدویان با اهل لحسا نزدیک باشند به بی‌دینی که آنجا کس باشد که به یک سال آب بر دست نزنند و این معنی که تقریر کردم از سر بصیرت گفتم نه چیزی از اراجیف، که من نه ماه در میان ایشان بودم، به یک دفعه نه به تفاریق... و ایشان همه عمر هرگز گرمابه ندیده بودند و آب روان» (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: ۱۵۲).

چنین تعبیری نشان می‌دهد که در آن زمان نویسنده تعصب چندانی در مقوله‌ی اعتقادات خویش نداشته است، چرا که جانب عدالت را رعایت کرده و به عدل و دادگری که در آن شهر بوده است نیز در کنار بددینی مردم، اشاره کرده است. دبیرسیاقی در مقدمه سفرنامه می‌نویسد ممکن است در آن زمان هنوز ناصر خسرو به مقام حجت خراسان نرسیده باشد و هنوز در حال آموختن و تفکر در باب آرای اسماعیلیه بوده؛ چرا که عده‌ای بر آن‌اند که، پس از سفر هفت ساله، ناصر خسرو به یمگان باز می‌گردد و بعدها به مقام حجت خراسان نائل می‌شود (ناصر خسرو، ۱۳۷۰: مقدمه).

ج) در سطح تبیین

اگر بپذیریم هر متن یا گفته تبلور دیدگاه‌های ایدئولوژیک فرد یا طبقه‌ای خاص است که مجموعه‌ای از عقاید و ارزش‌های نظام‌مند جاری در جامعه را انعکاس می‌دهد، در این صورت همه اجزای صوتی، واژگانی و نحوی زبان، خواه ناخواه با دیدگاه ویژه‌ای مرتبط هستند و در

خدمت بیان منظور و قصد مؤلف قرار دارند؛ (یارمحمدی، ۱۳۸۵: ۶۴) در واقع توانایی منابع قدرت در اداره‌ی افکار عمومی از طریق ساخت‌های زبانی آغشته به ایدئولوژی به گونه‌ای طبیعی، ایدئولوژی را در ساخت زبانی گفتمان جلوه می‌دهد و به شکلی نامحسوس جهت دهنده و تأثیرگذار است (آفاگل‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۰).

زبان که سازنده‌ی هویت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی و نظام دانش و باور است، به وسیله‌ی آن‌ها نیز ساخته می‌شود و مخاطبان هم می‌توانند آگاهانه یا ناآگاهانه روابط قدرت خاصی را مشروعیت ببخشند (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۴۱).

در سفرنامه‌ی ناصر خسرو نیز خواننده با عقاید و ارزش‌های روزگار نویسنده مواجه می‌شود که خود نویسنده نیز به تکثیر آن مدد می‌رساند. تعصب دینی ناصر خسرو و علاقه‌ی او به محدود ساختن روابط زن و مرد را می‌توان در عباراتی که هنگام توصیف امنیت شهرها و اقتدار امیران می‌آورد، به درستی دید؛ در نمونه‌های زیر منع زنان از حضور در معابر و ترس آنها از گفتگو با مردان بیگانه و غریبه، از نشانه‌های امنیت و آرامش در جامعه محسوب شده است:

«و عظیم ایمن و آسوده بودند مردم آنجا، چنانکه به شب در سرای‌ها نیستندی و ستور در کوی‌ها باشد، با آنکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زن را زهره نباشد که با مرد بیگانه سخن گوید و اگر گفتی هر دو را بکشتندی و همچنین دزد و خونی نبود از پاس و عدل او» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۶۹).

«و هم در ایام وی هیچ زن از خانه بیرون نیامده بود و کسی مویز نساختی احتیاط را نباید که از آن سه یکی کنند و هیچ کس را زهره نبود که شراب خورد» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۷۸).

زمانی که ناصر خسرو به شهرهای مسیحی‌نشین می‌رسد، اگرچه به شراب‌نوشی و حضور زنان در معابر در کنار مردان اشاره دارد، اما توصیف او نشانی از علاقه‌مندی او به چنین وضعیتی ندارد:

«و از آنجا به وان و وسطان رسیدیم در بازار آنجا گوشت خوک، همچنانکه گوشت گوسفند، می‌فروختند و زنان و مردان ایشان بر دکان‌ها نشستند، شراب می‌خوردند بی تحاشی» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹).

همچنین «گفتمان رویکردی ساختاری به متن است که امکان اتصال متن به جنبه‌های جامعه‌شناسی را فراهم می‌کند. مطالعه‌ی قضایای اصلی متن و چگونگی پیوست آنان از سویی و مطالعه‌ی موضوع اصلی در متن از سویی دیگر، به درک و دریافت مجموعه باورهایی می‌انجامد که در متن تصریحی به آن نشده، اما نقاط اتکای متن محسوب می‌شوند» (خانیک، ۱۳۷۷: ۲۴۹-۲۵۰).

به‌طور نمونه در ضمن حکایات می‌توان در کنار چنین محدودیتی، آزادی زنان را در کسب درآمد و مشارکت آنان در امور اجتماعی دید.

«یکی مرا حکایت کرد که زنی است که پنج هزار از آن سبو دارد که به مزد می‌دهد، به هر سبوی ماهی به یک درم و چون بازسپارند باید سبو درست بازسپارند» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹۴).

«و گویند که آنجا فم نهر ابله است وقتی چنان بودی که کشتی‌ها از آنجا نتوانستی گذشتن غرقابی عظیم بوده، زنی از مالداران بصره بفرمود تا چهارصد کشتی بساختند و همه پر استخوان خرما کردند و سر کشتی‌ها محکم کردند و بدان جایگه غرق کردند، تا آن چنان شد که کشتی‌ها می‌گذرند» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۶۰).

یکی از نکته‌های قابل توجه در سفرنامه ناصرخسرو، حکایت‌هایی است که نویسنده در توضیح و توجیه عدالت حاکمان و امیران سرزمین‌هایی که به آن سفر کرده، آورده است:

«ترسایان را به بیت المقدس کلیسایی است که آن را بیعه‌القمامه گویند و آن را عظیم، بزرگ دارند و هر سال از روم خلق بسیار آنجا آیند به زیارت و ملک روم نیز نهانی بیاید، چنان‌که کس نداند و به روزگاری که عزیز مصر الحاکم به امرالله بود قیصر روم آنجا آمده بود و حاکم از آن خبر داشت، رکابداری از آن خود نزدیک او فرستاد و نشان داد که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت المقدس نشسته است نزدیک وی رو بگو که حاکم مرا نزدیک تو فرستاده است و می‌گوید تا ظن نبری که من از تو خبر ندارم؛ اما ایمن باش که به تو هیچ قصد نخواهم کرد. و هم حاکم فرمود تا آن کلیسا را غارت کردند و بکنند و خراب کردند و مدتی خراب بود بعد از آن قیصر رسولان فرستاد با آن هدایا و خدمت‌های بسیار کرد و صلح طلبید و شفاعت کرد تا اجازت عمارت کلیسا دادند و باز عمارت کردند» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۶۲).

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد نویسنده در کنار توصیف احوالات روحی و آداب و رسوم مردم شهرها و آبادی‌ها و جزییات بناها، به چگونگی امنیت شهرها و وضعیت اقلیمی و اقتصادی آنها، توجه ویژه‌ای دارد. تبلور دیدگاه‌های ایدئولوژیک فردی و اجتماعی ناصرخسرو در این اثر بسیار مشهود است و توصیفات او، بیش از آنکه بیانگر وضعیت سرزمینی باشد که در ضمن سفر دیده است، بازتاب نگرش فرهنگی اوست و تحت تأثیر جهان بینی، ارزش‌ها، هنجارها و آمال و حتی علایق وی شکل گرفته است. این عوامل هم در عناصر زبانی هم در ساخت معنا و محتوای سفرنامه، کاملاً مشهود هستند. هم‌چنان که دقت در جزییات معماری اماکن مقدس و اشارات دقیق و استفاده‌ی فراوان از اعداد و ارقام در وصف آن‌ها، روحیه‌ی علمی و مذهبی او را به نمایش می‌گذارد، می‌توان علاقه‌ی نویسنده به تأویل و تفسیر را نیز در سفرنامه مشاهده کرد. بی‌تردید رویکرد تأویل‌گرایانه‌ی ناصرخسرو می‌تواند ریشه در باورهای اسماعیلیه و علاقه‌ی آن‌ها به علم تأویل، داشته باشد؛ همچنین اشارات پی‌درپی نویسنده به امنیت یا ناامنی راه‌ها و حیرت او از وضعیت اقتصادی و عدل و داد حاکمان سرزمین‌هایی که به آن سفر کرده است، در

کنار توصیفات او از عرب بادیه‌نشین، بازتابی از جریان‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی خراسان آن روزگار را در خود دارد.

منابع

۱. آقاگل زاده، فردوس (۱۳۹۰). توصیف و تبیین ساخت‌های زبانی ایدئولوژیک در تحلیل گفتمان انتقادی، *مجله‌ی پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره‌ی سوم، شماره ۲: ۷-۲۵.
۲. _____ (۱۳۸۶). تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات، *فصلنامه‌ی ادب‌پژوهی*، دوره‌ی اول، شماره ۱، بهار ۸۶: ۱۷-۲۷.
۳. _____ (۱۳۸۵). *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۴. احمدی، بابک (۱۳۷۵). *ساختار و تأویل متن*، جلد ۱، چاپ ۵، تهران: نشر مرکز.
۵. استروی، جان (۱۳۸۶). *مطالعات فرهنگی درباره‌ی فرهنگ عامه*، ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: نشر آگه.
۶. بارت، رولان (۱۳۷۰). *عناصر نشانه‌شناختی*، ترجمه‌ی مجید محمدی، تهران: الهدی.
۷. برتنس، هانس (۱۳۸۷). *مبانی نظریه ادبی*، ترجمه‌ی محمدرضا ابوالقاسمی، تهران: نشر ماهی.
۸. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷). *در گفتمان و تحلیل گفتمانی*، تهران: فرهنگ گفتمان.
۹. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). *درآمدی بر تحلیل گفتمان، مجموعه‌ی مقالات و تحلیل گفتمانی*، تهران: فرهنگ گفتمان: ۳۳-۵۸.
۱۰. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). *نظریه‌های تحلیل گفتمان ایدئولوژی، گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه‌ی مقالات)*، تهران: فرهنگ گفتمان: ۶۵-۸۹.
۱۱. پاینده، حسین (۱۳۸۵). *نقد ادبی و دموکراسی (جستارهایی در نظریه و نقد ادبی)*، تهران: انتشارات نیلوفر.
۱۲. تسلیمی، علی (۱۳۸۸). *نقد ادبی (نظریه‌های ادبی و کاربرد آنها در ادبیات فارسی)*، تهران: کتاب آمه.
۱۳. دانش پژوه، منوچهر (۱۳۸۰). *سفرنامه... تا یخته شود خامی*، تهران: نشر ثالث.
۱۴. رضوانیان، قدسیه (۱۳۸۸). *از سرگذشت‌نویسی به داستان‌نویسی*، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
۱۵. خانیکی، هادی (۱۳۷۷). *درآمدی بر رابطه‌ی میان نظام اجتماعی و ساختار زبانی و مطبوعات (تحلیل گفتمان دو نشریه‌ی شاخص) دوران پراکندگی و تمرکز قدرت سیاسی در ایران، فصلنامه‌ی سیاسی اجتماعی گفتمان*، دوره‌ی اول، شماره ۲: ۲۶۷-۲۴۳.
۱۶. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). *تحلیل گفتمان انتقادی*، ترجمه‌ی فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۱۷. قبادی، حسین علی؛ آقاگل‌زاده، فردوس و دسپ، سیدعلی (۱۳۹۰). *تحلیل گفتمانی جزیره‌ی سرگردانی و پیوند معنایی آن با دیگر رمان‌های سیمین دانشور، فصلنامه‌ی ادب‌پژوهی*، دوره، شماره ۱۵، بهار ۱۳۹۰: ۳۵-۵۷.
۱۸. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۱). *تاریخ ادبیات ایران*، جلد ۱، چاپ ۸، تهران: انتشارات ققنوس.
۱۹. مقدادی، بهرام (۱۳۷۸). *فرهنگ اصطلاحات ادبی از افلاطون تا عصر حاضر*، تهران: فکر روز.
۲۰. مکاریک، ایرنما (۱۳۸۸). *دانشنامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر*، ترجمه‌ی مهران مهاجر و محمد نبوی، چاپ ۲، تهران: نشر آگه.

۲۱. میرزایی، حسین و پروین، امین (۱۳۸۹). نمایش دیگری جایگاه غرب در سفرنامه‌های دوره‌ی ظهور مشروطیت، فصلنامه‌ی تحقیقات فرهنگی، دوره‌ی سوم، شماره ۹: ۱۰۵-۷۷.
۲۲. ناصر خسرو (۱۳۷۰). سفرنامه، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران: کتاب‌فروشی زوار.
۲۳. یول، جورج (۱۳۸۹). کاربرد زبان شناسی، ترجمه‌ی محمد عموزاده و منوچهر توانگر، چاپ ۴، تهران: انتشارات سمت.
۲۴. یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۸۵). ارتباطات از منظر گفتمان‌شناسی انتقادی، تهران: نشر هرمس.
۲۵. یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۰). دیداری با اهل قلم، چ ۳، تهران: انتشارات علمی.